

لهجه سمنانی

این مقاله ترجمه مقدمه‌ای است که استاد فقید پروفیسور آرتور کریستنسن مستشرق دانمارکی بر رساله خود موسوم به «لهجه سمنان» که در سال ۱۹۱۰ انتشار یافت نگاشته است.

در این مقدمه بتفصیل از مشکلاتی که در چهل سال پیش در راه تحقیق در یکی از لهجات ایران وجود داشته گفتگو شده است و بخوبی نشان میدهد که دانشمندان بزرگ برای تحقیقات علمی چه مصایب و مشکلاتی را بر خود هموار میکنند و چگونه موانعی را که در سر راه تحقیق و تبعشان وجود دارد بر طرف میسازند. علاوه بر این، مقدمه فوق دورنمای مختصری از وضع اجتماعی ایران در دوران جنگ جهانی اول بدست میدهد و ازین رو نظر مطالعه آن برای کسانی که شوق تحصیل علم و تحقیق در زمینه‌های بصر ادبیات و فرهنگ و اجتماع ایران دارند، راهنما و محرک بسیار خوبی است.

امیدواریم خوانندگان عزیز، خاصه جوانانی که میخواهند در راه استوار تحقیق و کسب علم قدم گذارند، از خواندن این مقدمه استفاده کنند و این راهرا همانگونه که رهروان رفته‌اند بیمایند.

محمد جعفر محبوب

برای فقه‌اللمغه ایرانی، تحقیق در لهجات مختلف دارای اهمیت خاصی است. در زبان فارسی، بسیاری از الفاظ ایران قدیم از میان رفته و جای آنرا الفاظ عربی گرفته است و با آنکه تحقیقات جدیدی که در آسیای مرکزی صورت گرفته نتایج بسیار درخشانی داده است، با اینهمه آشنایی ما بزبانهای باستانی ایران مختصر است و در آن جای خالی بسیار وجود دارد و برای پر کردن آن باید از تحقیق در باب لهجه‌های زنده، تا حدیکه امکان دارد استفاده کرد.

یکی از لهجه‌هایی که تا کنون کمتر مورد تحقیق واقع شده، لهجه سمنانی است. شهر سمنان در هویست کیلومتری شرق تهران، سر راه مشهد واقع است و مهم‌ترین روستاهای اطراف آن، عبارتند از **لاسگرد** و **سرخه** و **سنگسر**. خیلی عجیب است که این لهجه، که در نقطه‌یی نزدیک بیابخت ایران بدان تکلم میشود، کمتر جلب توجه دانشمندان اروپائی را کرده است. لهجه سمنانی چنان با سایر لهجات ایرانی تفاوت دارد که ایرانیان میگویند، میتوانیم بدون تحصیل و اطلاع قبلی تمام لهجه‌های ایران مانند مازندرانی و گیلکی و غیره را بفهمیم؛ اما وقتی اهل سمنان بزبان خود صحبت میکنند مطلقاً از آن چیزی نمی‌فهمیم.

حکایت میکنند که روزی فتح‌المشاه عده‌یی از مأمورین خود را با ایالات و شهرستانهای مختلف مملکت فرستاد تا لهجات آن نواحی را بیاموزند. این مأمورین یکی پس از دیگری بازگشتند و نتیجه مطالعات خود را بصورت گزارشی بعرض پادشاه رسانیدند؛ اما وقتی نوبت مأموریکه بسمنان اعزام شده بود فرا رسید، یک کدوی قلیانی را که پرازشن کرده و با خود آورده بود نزدیک گوش پادشاه تکان داد و گفت: «اگر اعلیحضرت آنچه را که این کدو قلیانی گفت فهمیدند، زبان سمنانی را هم خواهند فهمید!» اما از همین مختصر اطلاعی که از لهجه سمنانی در دست است میتوان دانست که بسیاری از خصائص

باستانی زبانهای ایرانی در این لهجه که جز دسته زبانهای مادی و یارتی باستانی است، نگاهداری شده است. وقتی که من با کمک مؤسسه (کارلسبرگ) در بهار سال ۱۹۱۴ با ایران آمدم تصمیم گرفتم از تهران بسمان مسافرتی بکنم و تحقیقاتی در باب لهجه مورد بحث بعمل آورم، برای حصول این مقصود تمام مطالبی را که تا آنروز در باب لهجه سمنانی نوشته شده بود فراهم آوردم. در جلد ۲-۳ دائرةالمعارف آلمانی (Z.D.M.G.) یکمقاله مختصر شش صفحه‌ای راجع به لهجه سمنانی توسط هوتوم شیندلر (Hontum-Schindler) نوشته شده بود. در بولتن آکادمی امپراتوری سنت پترزبورگ مورخ ۱۸۷۹ نیز آقای ب- دورن (B. Dorn) یک عده از واژه های سمنانی را از روی یادداشتهای چند نفر از دانشمندان روسی، در یازده صفحه جمع کرده بود. واژه‌هایی هم که هوتوم شیندلر جمع کرده بود، در میان آنان دیده میشد. دورن چند مطلب را که ناصرالدین شاه در سفر خود بخراسان در سال ۱۸۶۶ راجع بسمانیان و زبان آنان گفته بود، ذیل این واژه‌ها افزوده بود. یکی از ما مورین انگلیسی موسوم به مستر جیمز باست (M. James Bassett) در مجله آسیایی در سال ۱۸۸۴ یادداشتهایی در باب لهجه سمنانی تحت عنوان (یادداشتهای دستوری در باب لهجه سمنونی از زبان فارسی) انتشار داده بود. این خاطرات حاوی چند یادداشت در باب اسم و ضمائر و چند نمونه صرف افعال بود که تحت نظر آقای «باست» توسط یک ملای سمنانی نوشته شده بود. اما این نوشته‌ها چون بخط فارسی بود نمیتوانست در باب تلفظ درست واژه‌ها کوچکترین راهنمایی بکند. بالاخره ا. کری (M.A. Query) در جلد نهم خاطرات جامعه زبانشناسی پاریس مورخ ۱۸۹۶ ده رباعی سمنانی را که منتسب به میرزا ابوالحسن چندقی موسوم به یغما میدانسته آورده است (۱). این رباعیها توسط میرزا کریم، طبیب ناحیه سمنان و دامغان جمع آوری شده و بوسیله دکتر تولوزان (طبیب دربار ناصرالدین شاه) بدست کری رسیده و وی آن را با الفبای فارسی و یادداشتهای توضیحی و ترجمه‌ای بزبان فرانسه انتشار داده است. آقای ویلهلم گیگر (W. Geiger) باستاند همین مواد اولیه لهجه سمنانی را با سایر «لهجه‌های نواحی بحر خزر» در کتاب خود موسوم به «Grundriss der iranischen Philologie» آورده است.

من در میان وسایل و ائانه سفر خود نوشته‌های «گیگر» و «باست» و یک رونوشت از ده رباعی را که توسط گیگر انتشار یافته بود، با اضافه واژه‌نامه دورن آورده بودم و در نتیجه تمام آنچه را که روی این لهجه‌ای که اکنون میخواستیم تحقیق در باب آن بپردازم، نوشته شده بود، در اختیار داشتم. تنها قسمتی که در دسترس من نبود چند یادداشت بود که دانشمند بلژیکی موسوم به بریکتو (Bricteux) بصورت ضمیمه‌ای ضمن کتاب خود موسوم به «در کشور شیر و خورشید» انتشار داده بود. من در تهران دریافتیم که چنین کتابی انتشار یافته است. آقای بریکتو با کاروانی که قسمتی از ایران را می‌پیمود بمسافرت رفته و طی همراهی با کاروان مزبور موفق شده بود یکروز در سمنان بگذراند و در این توقف کوتاه، یادداشتهایی در باب لهجه مردم شهر، از روی اطلاعاتی که میرزای شهر بدو داد، تهیه کرده بود. تصور می‌رود که آقای بریکتو از کارهایی که گذشتگان در این زمینه کرده بودند بی اطلاع بوده است. در یادداشتهای وی که چهار صفحه تمام را اشغال کرده بود، چیز تازه‌ای دیده نمیشد جز اینکه کلمات سمنانی را با خط لاتین نوشته و حرکات و صداهای آنرا بدقت نشان داده بود.

۱ - یغما شاعر معروف، زبان سمنانی نمی‌دانسته و بهر حال بدین زبان شعر نگفته، فقط در دیوانش قطعه‌ای هست بزبان «خوری» (حیب یغمانی)

من برای آنکه توشه علمی خود را تکمیل کنم ، این یادداشتها را نیز رونویس کردم .
 پیش از اینکه عازم سمنان گردم ، مطالبی را که در قسمت صرف و نحو زبان سمنانی علمای
 گذشته روی آن کار نکرده بودند بدقت یادداشت کردم و بر سر شنامه‌یی ترتیب دادم که بعداً وقتی در
 سمنان بکار مشغول شدم ، آنرا از بسیاری جهات بسط دادم . علاوه بر این صورتی از چند صد کلمه
 فارسی که میخواستم مترادف سمنانی آنرا بدانم ، تهیه کردم .

مسافرت من بسمنان در معیت يك «چارو ادار» و نوکر ابرانیم « لطف الله » آغاز شد . سفیر
 روسیه در تهران آقای کوروستووتز (Korostowetz) که مأمور حفظ منافع دانمارک در ایران
 نیز بود با کمال محبت نامه‌یی بمن داد که در آن انجام حوائج مرا بمقامات ایرانی توصیه کرده بود .
 علاوه بر این مدیر کل پست ایران مسیموولیتور (M. Molitor) که اصلاً بلژیکی بود (واکنون
 تشکرات صمیمانه خود را از او ابراز میدارم) با فعالیت خستگی ناپذیری از من حمایت کرد و وزیر
 ایرانی پست نیز حمایت و انجام مسؤلات مرا بتمام مقامات محلی سمنان سفارش کرد .

پس از هفت روز مسافرت بسمنان رسیدم . آنجا یکی از مشاورین نایب‌الحکومه از من استقبال
 کرد و یکی از اتاقهای دیوانخانه را در اختیارم گذاشتند . فردا صبح نایب‌الحکومه سمنان موسوم به
حاج حشمت لشکر (۱) با میرزایان خود بیدارم آمدند و من میان گفتگو و مذاکرات ، مقصود
 خود را از آمدن باین مسافرت برای اویان کردم و بدو خاطر نشان ساختم که میخواهم یک نفر سمنانی
 پیدا کنم که تا اندازه‌یی با دستور صرف و نحو زبان فارسی نیز آشنا باشد و بتواند در تحقیقاتی که در
 باره لهجه سمنانی میکنم مفید واقع گردد . ضمناً بدو گفتم که لهجه شما در ارواگیان هم ناشناس
 نیست و حتی نوشته‌های «باست» را نیز بدونشان دادم که بسیار مورد توجه او قرار گرفت . پس از
 آن یادداشت‌های «باست» دست بدست بین میرزاهای نایب‌الحکومه گشت و یکی از آنان بدان توجه
 بسیار کرد . وی چند قطعه از آن را با صدای بلند خواند و صحبتش را تصدیق کرد . نایب‌الحکومه
 با دست همان میرزا را نشان داده بمن گفت که او صرف و نحو فارسی را خوب میدانند و تا هر ساعتی که
 بخواهم وی در اختیارم خواهد بود . من از نایب‌الحکومه و آن میرزا که بمن وعده داد هر چه بتواند
 برایم انجام دهد ، تشکر کردم و همانروز بعد از ظهر باتفاق **میرزا حاج آقا جامی** کار خود را
 شروع کردیم .

مدت یک هفته‌ای که در سمنان اقامت داشتم و از مهمان نوازی فراوان نایب‌الحکومه بر خوردار
 بودم هر روز صبحها بعد از ظهرها کار میکردیم و کار ما بر رویهم چهار الی نیمساعت در روز بطول
 می‌انجامید . من سؤالاتی را که قبلاً تهیه کرده بودم از میرزا حاج آقا جامی میکردم و هنگامیکه
 چند مسأله را که از نظر روشن شدن تاریخ زبان دارای اهمیت خاص بود مطرح میکردم ، برای
 روشنتر و عمیقتر شدن تحقیقات ، همان نوع سؤالات را بصورتی دیگر از سر می‌گفتم . نمونه‌های صرف
 افعال را که «باست» بدست داده بود ، دوباره بررسی کردیم و از نظر تجویدی و از لحاظ مخارج
 حروف آنرا بدقت با حروف لاتین نوشتم و پس از آن بتحقیق در باب ده رباعی که «گری»
 انتشار داده بود در داختم و در آن نیز غلطهای چندی بود که تصحیح کردیم . حتی نام شاعر نیز درست

۱ - مرحوم حاج حشمت لشکر از اهل سرخه بود ، مردی مهربان و نجیب بود و در تمام مدتی که ریاست
 و حکومت داشت با مردم بمهربانی رفتار می‌کرد . رحمة الله علیه . آقای رضاییوندی دبیر فاضل دبیرستان
 یهولی سمنان از فرزند زادگان اوست . (مجله یسما)

فهمیده نشده بود، این رباعیها متعلق به **یغمای جندقی** شاعر بکه بواسطهٔ مجموعه‌های فارسی خود شهرت فراوان یافته است نیست، بلکه متعلق بشخصی است موسوم به **میرزا نعیما سمنانی** (۱) که در نتیجهٔ شباهت صورت تحریری آن با کلمهٔ یغما، اشتباهاً یغما خوانده شده و «گری» وی را با شاعر معروف ایرانی اشتباه کرده بود.

سرانجام چند متن نظم و نثر را بلهجهٔ سمنانی یادداشت کردم. ابتدا حکایت فارسی دوزن را که بر سر طفلی نزاع میکردند (۲) بمیزرای خود گفتم و او آنرا برایم ترجمه کرد. این حکایت را تاکنون بچندین لهجهٔ ایرانی برگردانیده‌ام. پس از آن يك حکایت کوچک یعنی حکایت «ملا و چاروادار» را که در تهران سید فیض‌الله ادیب برایم نقل کرده بود (۳) بمیزرا دادم که ترجمه کند سپس خود میرزا هم برایم سه متن کوچک دیگر تهیه کرد که در متن نخستین قسمتی از ستن و آداب مردم شهر هست و متن سوم بکلی یوج و بی‌معنی است. دوشم کوچک دیگر را هم

(۱) میرزا نعیما بزبان سمنانی ایبانی دارد. اما در نظم بزبان سمنانی دوتن نامبردارند، یکی آقای محمد باقر نیری عضو نیت اسناد طهران و دیگری محمد علیخان پیمان یغمائی. آقای نیری نصابی بزبان سمنانی دارد که ممتع و شیرین است، در بیست و چندسال قبل نسخه‌ای از آنرا بینده داده است بخط خودش، و امیدست نمونه‌ای از آن در مجله بچاپ رسد.

آقای پیمان یغمائی را نیز قطعات و قصایدی بزبان سمنانی است و اگر نظر بندمرا می‌پذیرفت و بجای دیگر آثار خود همان‌ها را با توضیحات و شرح لغات بخط خوانای خودش بچاپ میرساند بسیار مفیدتر و مؤثرتر و بهتر بود. (حبیب یغمائی)

(۲) متن فارسی حکایت را که نویسنده در پایان رساله آورده است عیناً نقل میکنیم:

«دوزن در طفلی منازعت میکردند و گواه نداشتند. هر دو پیش قاضی رفتند و انصاف خواستند. قاضی جلاد را طلبید و بفرمود که این طفل را دوباره کن و بپردو از آن بده. زنی چون این حرف را بشنید خاموش ماند وزن دیگر شور و فریاد آغاز کرد که برای خدا طفل مرا دونیم مکن. اگر چنین انصاف است طفل را نمیخواهم. قاضی یقین بدانست مادر طفل همین است طفل را باو سپرد وزن دیگر را تازیانه زده براندند.»

(این حکایت در قصص مذهبی مامنسوب بحضرت سلیمان است و بحضرت امیر المؤمنین علی- بن ابیطالب نیز نسبت داده شده است.)

(۳) متن حکایت ملا و چاروادار که در پایان رساله آمده بشرح زیر است:

«يك مرد آخوند خواست که از يك شهر تاشهری دیگر سفر کند. از يك چاروادار بيك تومان يك الاغ کرایه گرفت رفت. هوا خیلی گرم شد. میان راه آخوند از الاغ پایین شد و در سایهٔ الاغ نشست و قدری آسود. بعد از این سوار الاغ شد بشهر رفت. آنجا آمده بچاروادار يك تومان کرایه داد. چاروادار گفت دو تومان کرایه بمن بده. آخوند گفت چرا؟ گفت بجهت اینکه تو در سایهٔ الاغ من نشستی و الاغ را بيك تومان بتو کرایه داده بودم اما سایهٔ الاغ را بتو کرایه نداده بودم. آخوند و چاروادار قدری باهمدیگر جنگ کردند (کذا) (۱)، پس پیش قاضی رفتند اما هنوز معلوم نیست که قاضی چه حکم کند.»

۱ - در ولایت ما، (جندق و بیابانک) «جنگ کردن» بمعنی مناقشه و مرافقه و نزاع لفظی و يك و دو کردن نیز هست. (حبیب یغمائی)

یکی دیگر از اهالی سمنان موسوم به آقای معتمد الاطباء که بیدیدارم آمده بود برایم آورد. در آخرین روز اقامتم در سمنان میرزای من یک فزل دیگر از یغما را برایم آورد. وی گفت این فزل را از روی نسخه‌یی که در اختیار یکی از اعیان شاعر بوده است، نوشته است.

روزیکه میخواستیم بتهران باز گردیم، دستور دادم صبح خیلی زود وسایل حرکت مارا فراهم کنند بطوریکه بتوانیم نزدیک ظهر بمنزل اول، یعنی لاسگرد برسیم. میخواستیم در این قریه نیز چند یاد داشت از لهجه لاسگردی تهیه کنم زیرا بعقیده «چانیکف» این لهجه بسیار خالصتر و پاکتر از لهجه سمنانی است (به خاطر آنکه «اورن» در بولتن آکادمی علوم امپراتوری در سنت پترز بورگ، مورخ ۱۸۷۹ مراجعه شود). در این هنگام بخوبی میدانستم که چه قسمتهایی از این لهجه بیشتر مورد توجه است و بهمین سبب پرسشنامه کوتاهی برای آن تهیه کردم. نوکر من مأمور شد یک نفر لاسگردی را نزد من بیارد و وی آدمی را آورد که کم هوش بنظر میرسید. اما پنج شش نفر روستایی دیگر نیز بسائقه حس کنجکاو همراه وی آمده بودند و میان آنان جوانی بود که با دقت حرفهای مارا گوش میداد و وقتی مخاطب آنچه را که من میخواستم بدانم نمی فهمید، آن جوان با کمال صحت و دقت برای وی توضیح میداد و سپس خود بادای جواب مبادرت میکرد بدین ترتیب عملاً مردی که لطف الله برای اینکار آورده بود کنار رفت و من سؤالات خود را برای آن جوان طرح میکردم و او با فراست تمام بآنان پاسخ میداد. سرانجام حکایت «قضاوت سلیمان» را برایش گفتم و وی آنرا به لاسگردی ترجمه کرد.

وقتی اهالی لاسگرد از نزد ما رفتند یکی از اهالی سمنان که با کاروان ما همسفر بود آمد و بمن گفت شما میتوانستید یادداشتهایی در باره یک لهجه دیگر احواف سمنان نیز تهیه کنید. زیرا زن «امیر اعظم» حاکم شاهرود و دامغان و سمنان به لاسگرد آمده و از این راه بتهران میرود و در میان سوارانی که او را بدرقه میکنند چهار نفر سنگسری هستند (سنگسر دهکده‌یی است که در کوهستانهای شمالی سمنان واقع شده است و ساکنین آن لهجه‌یی خاص خود دارند). گفتم آنرا نزد من بیاورند. سنگسریها نزد من آمدند. چپهها چاق میشد و در میان آنان دست بدست میگشت و دود غلیظی در اتاق من میرا کند و من در میان این دود سؤالات خود را باینکی از آنان که سریع الانتقال تر بود مطرح کردم. سه نفر دیگر نیز در جوابهای او دقت میکردند و هر جا که لازم بود بتصحیح آنان میپرداختند. بدبختانه طرف خطاب من خیلی سریع و تند حرف میزد و من مجبور میشدم او را وادارم چندبار جمله خود را تکرار کند، تا مطمئن حاصل کنم که کلمات را بدروستی شنیده‌ام. سرانجام همان حکایت «قضاوت سلیمان» را نیز بدو دادم که بسنگسری برگرداند ولی چون برای مخاطب امکان نداشت که آنرا بآرامی دیکته کند، ضبط تلفظ وی چندان دقیق و صحیح از آب در نیامده است. با اینهمه بسیار خوشوقتیم که موقعیتی بدست آوردم و توانستم در باره این لهجه‌یی که بسیار قابل توجه است یادداشتی چند بکنم.

چارواداری که مرا بتهران میبرد، بجه سمنان وزائیده آنشهر بود. وی دارای هوش سرشار طبیعی بود ولی اطلاعات ادبی نداشت. علاوه بر او، در کاروان ما دو تاجر سمنانی دیگر نیز وجود داشتند. در طول راه نتیجه تحقیقاتی را که در سمنان کرده بودم مورد تجدید نظر قرار دادم و هنگامیکه مطلبی ناگفته و ثبت نشده مییافتم، یاد باره چیزی گرفتار تردید میشدم فوراً بدنبال مشهدی رجبلی چاروادار و دو تاجر سمنانی میفرستادم و از آنان مطالبی را که در نظر داشتم سؤال

میکردم. بدین ترتیب بسیاری از نکات و موادی را که در سمنان گرد آورده بودم کامل کردم. هنگامیکه در سمنان بامیرزای خود و سایر سمنانیان کار میکردم از راه سؤالات گوناگون ملاحظات چندی درباب وضع روحی آنان هنگام تحقیق درباب لهجات بدست آوردم. با آنکه میرزای من دستور زبان فارسی را میدانست، بزودی دریافتم که وی از سازمان صرف و نحو لهجه خاص خود هیچگونه اطلاعی ندارد و این امر بسیار طبیعی بود زیرا صرف و نحو لهجه سمنانی تا آنروز هرگز نوشته نشده بود و مردم بومی لهجه خود را بدون تحقیق و تتبع منظمی، از یکدیگر فرا میگرفتند. بهمین سبب میرزای من که مسائل دستوری را از وی میپرسیدم، غالباً جوابهای نادرست میداد، در صورتیکه وقتی جمله بی را که دروی مطلب مورد نظر مندرج بود، بدو میگفتم، وازو میخواستم که آنرا بلهجه سمنانی برگرداند، شکل صحیح کلمه را باز میگفت. بدین ترتیب، روش کار خود را بدست آوردم. برای تحقیق در مباحث دستوری جمله بی را که مطلب مورد نظر در آن بود برای ترجمه بدو پیشنهاد میکردم و خود از روی جمله ترجمه شده قواعد دستوری را استخراج میکردم. انتخاب این روش، این مزیت را نیز داشت که میتوانستم بوسیله آن از چاروادار و سایر سمنانیهای بیسواد و عامی نیز استفاده کنم. منتهی این روش فقط در مورد صرف افعال غیر قابل اجرا بود، زیرا زمانهای مختلف افعال در لهجه سمنانی بجای یکدیگر استعمال میشد و مسلماً انواع مختلف فعل ماضی، از ماضی مطلق و ماضی بعید و ماضی استمراری و غیرهم، که در فارسی مورد استعمال خاصی دارند، بجای یکدیگر استعمال میشدند. بهمین سبب برای من بدست آوردن یک صورت کامل صرف افعال اندکی مشکل بود. برای بدست آوردن این صورت لازم بود که صرف مقداری از افعال را، چندین بار مکرر و متوالی، بطور کامل بپیرزا پیشنهاد بکنم و پس از آن نتایجی را که بدست آمده است مورد مقایسه قرار دهم و آنها را از نظرهای مختلف با یکدیگر مقایسه کنم و آنجایی که صرف افعال با یکدیگر تعارض مییافت بیشتر دقت کنم و در عین حال نمونه‌های صرفی را که «باست» بدست داده بود، با این افعال تطبیق کنم بلکه ازین راه نتیجه بی بدست آورم.

علاوه بر این، هر وقت که یک نکته مشکل صرفی و نحوی توجه مرا بخود جلب میکرد، میرزای من توضیحی حاضر و آماده در آستین داشت و در باره آن فوراً توضیح میداد. اما این توضیحات تقریباً همیشه غلط و کاملاً یوچ و بی‌معنی بود. نخستین روزی که مشغول کار شدیم بپیرزا پیشنهاد کردم که حکایت «فضاوت سلیمان» را بسمنانی برگرداند. در این حکایت کلمه «حکمی» در عبارت «معلوم نیست که قاضی چه حکمی کرد» (۱) توجه مرا بخود معطوف داشت. از میرزا پرسیدم که چرا کلمه «حکم» که از عربی گرفته شده، در این جمله بحرف (ی) ختم شده است؟ وی جواب داد که این (ی) علامت جمع است.

علامت جمع اینجا چکار میکند؟

- خیلی ساده است. برای اینکه قاضی هر روز احکام بسیاری صادر میکند!

من این مذاکره را بهمین‌جا خاتمه دادم و مطلب را بخاطر سیردم چون این یکی از نکاتی

۱ - این عبارت مربوط بحکایت فضاوت سلیمان نیست بلکه مربوط بحکایت آخوند و چاروادار و آخرین جمله آنست. در متن فارسی این حکایت هم عبارت بصورت «قاضی چه حکم کرد» (بدون یا در آخر کلمه حکم) پایان یافته است. اما در ترجمه سمنانی کلمه بصورت «حکمی» آمده است.

بود که بنظر من ممکن بود بوسیله آن میرزا را موقع دیگری آزمایش کرد. همانروز میرزا بمن گفت که «سه درخت» بهلجه سمنانی میشود «هره داری» اما در جمله «ما از بالای درختان چیدیم» کلمه درختان بصورت «دارون» در می آید. بدین ترتیب دو صورت مختلف برای يك کلمه پیش آمد. اما «جیمز باست» که اطلاعات خود را از يك ملای محلی سمنانی گرفته بود، گفته بود که چنین انحرافات و اشتباهات در سمنانی وجود ندارد، وقتی من درباره این موضوع از میرزا حاج آقا توضیح خواستم، گفت هر اسمی که مانند درخت، دارای ارتفاع و بلندی است در جمع بآن (اون) افزوده میشود، باستثنای موارد شمردن که در آن موارد جمع به (ای) ختم میشود. مثلاً چون خانه (در سمنانی؛ که K i a) دارای ارتفاع است در جمع بصورت (کیون) در می آید و در موقع شمردن خانه‌ها را (کی یی Kioey) میگویم. البته او نخستین چیزی را که بغاظرش میرسید، بعنوان توضیح برای من میگفت. هنگامیکه در باب این مطلب مذاکره میکردیم يك مرد سمنانی تحصیل کرده دیگر مرسوم به آقای معتمدالاطباء سر رسید. اما او نیز نتوانست در این باب توضیح قانع کننده‌ای بدهد. وی گفت در مورد بکه درختان بصورت (دارون) جمع بسته میشود برای اینست که میوه را از بالای درخت می‌چینند! و بنابراین سمنانی دارای دو علامت جمع است؛ یکی (ای) که در هنگام شمردن بکار میرود و دیگری (اون) که خاص سایر موارد است.

امامن باین توضیحات قانع نشدم. ناچار چند جمله مختلف ساختم که در آنها همین اسم، بصورت جمع در حال فاعلی و در حال مفعولی (مفعول صریح و مفعول بواسطه) و حالت اضافه و سایر حالات می‌آمد. سپس این جمله‌ها را برای برگردانیدن به سمنانی به میرزا و آقای معتمدالاطباء عرضه کردم. پس از آنکه جمله‌های فوق بسمنانی ترجمه شد، بزودی دریافتیم که جمع اسم در سمنانی دارای دو حالت است؛ یکی حالت فاعلی و دیگری حالت مفعولی. پس از آن همان جمله‌ها را با اسامی مفرد برای ترجمه بآنان دادم. معلوم شد اسامی مفرد نیز در جمله دارای دو حالت فاعلی و مفعولی هستند و اسم مفرد نیز در حال مفعولی به (ای) ختم میشود و به همین سبب است که کلمه «حکمی» در قصه «قضاوت سلیمان» به (ای) ختم شده است زیرا این کلمه در آنجا بصورت مفعول صریح آمده است. سپس همین عمل را در مورد جمله‌های بسیاری تکرار کردم و قاعده کلی لهجه سمنانی را در این مورد بدست آوردم...

باتوجه باین خصلت میرزا حاج آقا لازم بود که دیگر همیشه متوجه گفته‌های او و یادداشت‌های خود باشم. گاهگاه، مخصوصاً در مواقعی که جناب میرزا تریاک کشیده بود، بدون فکر کردن جواب میداد و غالباً در این قبیل موارد جوابهایش غلط بود. گاهی نیز میتوانستم باتوجه بقواعدیکه در دست داشتم گفته‌های وی را تصحیح کنم و این امر باعث تعجب شدید وی میشد.

از میان تمام وجوه فعل، برای پیدا کردن وجه مصدری در لهجه سمنانی، بیشتر رنج بردم. وقتی وجه مصدری فعلی را از میرزا میبرسیدم وی یکی از وجوه آنرا - هر کدام که زودتر بغاظرش می‌آمد - تحویل میداد. مثلاً فوراً اول شخص مفرد زمان حال یا ماضی را بجای مصدر بمن قالب میکرد، و هنگامیکه در صحت گفته‌اش تردید میکردم آنوقت بفکر فرو میرفت و يك شکل دیگر فعل را، بجای مصدر صحیح و حقیقی باز میگفت. یکبار میرزا حاج آقا و يك سمنانی دیگر که بیدیدار من آمده بود برای دانستن مصدر صحیح چند فعل، بایکدیگر وارد مذاکره مفصلی شدند. محققاً وجه مصدری در لهجه سمنان بسیار کم بکار میرود.

اینجا يك نمونه دیگر از مشکلات گوناگونی را که در راه کار و پرسشهای من وجود داشت ذکر میکنم ، از میرزا نام اعضای مختلف بدن را میبوسیدم . میان پرسش متوجه شدم که بسیاری از این نامها به (ای) ختم میشود . البته دروازههایی مانند کلمه بینی (سمنانی ، ونی بکسروا) وجود این باعث تردید نمیشد ولی در بسیاری از لغات دیگر مرابشک انداخت . سرانجام از میرزا پرسیدم که این واژهها را برای من بصورت مفرد گفته است یا بصورت جمع ؟ ووی پاسخ داد که تمام اعضای زوج (مانند چشم و گوش) و اعضای متعدد (مانند انگشتان) را بصورت جمع گفته است در صورتیکه من از وی مفرد آنرا پرسیده بودم !

برای اینکه از صحت نتیجه کارهای خویش اطمینان یابم ، لازم بود که يك سؤال را چندین بار در مواقع مختلف از میرزا حاج آقا بکنم ، و اگر جوابهایی که میداد با یکدیگر تطبیق نمیکرد آنوقت مجبور میشدم آنرا بصورت دیگری بیازمایم ، یعنی جملههای دیگری بسازم و برای ترجمه بدو بدهم تا مقصود حاصل شود . ضمناً باید اعتراف کنم که باتمام این مواظبتها نتوانسته بودم درباره تمام نکاتی که از نظر تاریخ زبانهای ایرانی حائز اهمیت است تحقیق کنم .

وقتی که در بازگشت از سمنان با چاروادار خود مشهدی رجیلی صحبت میکردم متوجه شدم که يك نکته بسیار مهمی از من فوت شده است و تمجب کردم که چگونه ممکن است چنین مطلب مهمی از خاطر من رفته باشد ! عدد اصلی « يك » در لهجه سمنانی یکنوع نشانه تنکیر است . این عدد را در سمنانی بصورت (ای) تلفظ میکنند . اما در بعضی از قسمتهایی که میرزا حاج آقا برایم ترجمه کرد . بود ، این عدد بجای (ای) بصورت (یه) بکار رفته و میرزا حاج آقا نتوانسته بود علت این تغییر شکل را توضیح دهد . فقط گفته بود که ممکن است گاهی بجای (ای) صورت (یه) را بکار برد و این دو با یکدیگر هیچگونه تفاوتی ندارند . منم بنیامض یادداشتهایی که در باب صفات کرده بودم ، دیگر در این باره سؤال نکردم ولی خود درست قانع نشده و نتوانسته بودم راه حل قطعی و حقیقی این مسأله را بدست آورم . هنگام بازگشت وقتی يك عده از کلمات را که بر سر آن عدد « يك » گذاشته بودم برای برگردانیدن بسمنانی بچاروادار گفتم ، با کمال تعجب ملاحظه کردم که شکل (یه) همواره بر سر اسمهایی که بزبان یا موجودات مادینه اطلاق میشود درمی آید . در واقع این تنها مشخصی بود که برای تشخیص مذکر و مؤنث در سمنانی وجود داشت . پس از آن نامهایی را که باشباه غیرذی روح اطلاق میشد برای چاروادار گفتم و ترجمه آنرا خواستم . معلوم شد که در این نوع اسامی نیز مذکر و مؤنث وجود دارد و تذکر و تأنیت این اسامی در لهجه سمنانی درست مطابق با مذکر و مؤنث در فارسی باستان است . در صورتیکه ملائی که « جیمز باست » برای تنظیم یادداشتهای خود از او استفاده کرده بود ، مصرحاً گفته بود در سمنانی بین مذکر و مؤنث تفاوتی وجود ندارد .

(سیس نویسنده در باب طرز نوشتن کلمات سمنانی بحروف لاتین و علائمی که برای آن برگزیده است توضیحاتی میدهد و رساله بیان ملاحظاتی درباره حروف در لهجه سمنانی آغاز میگردد .)

